

فیل تنومند «گروه صنعتی کفش ملی»

اواخر سال 1366 پای چپ خود را بر زمین مبارزه طبقاتی می‌کوبد

نوشته: فریدون توکلی



قسمت اول

یادداشت سایت رفاقت کارگری

پس از انتشار مقاله [\[درباره‌ی چیستی و چگونگی ارزش\]](#)^[*] که نوشته‌ی عباس فرد نبود، اما او مسئولیت انتشار آن را به‌عهده گرفته و مؤخره‌ای هم بر آن نوشته بود، دوست قدیمی عباس (فریدون توکلی) با او تماس گرفت و انتقاد خود را نسبت به‌تعریف مفهوم ارزش و خصوصاً مطلبی که عیناً در زیر می‌آید، بیان داشت. دلیلی که فریدون به‌عنوان نقد در مقابل کلیت مفهوم ارزش و خصوصاً دو پارگراف آخر مقاله می‌آورد، وجود اعتصاب سال 1367 در «گروه صنعتی کفش ملی» بود که بنا به‌اطلاع او دربرگیرنده‌ی 25 کارخانه و واحدهای وابسته به‌آن بود. نتیجه‌ی گفتگوی بین عباس و فریدون این بود که فریدون که در آن سال‌ها در یکی از کارخانه‌های «گروه صنعتی کفش ملی» کار می‌کرد و یکی از فعالین این اعتصاب بود، جریان شکل‌گیری آن را به‌تفصیل و در چندین قسمت بنویسد تا انتشار این مقالات عملاً دلیلی باشد در نقد مقاله [\[درباره‌ی چیستی و چگونگی ارزش\]](#).

لازم به‌توضیح است که علی‌رغم رابطه‌ی صمیمانه بین عباس و فریدون که به‌سال 1362-1361، و به‌کار هم‌زمان آن‌ها در کارخانه پارسیلون [واقع در خرم‌آباد] برمی‌گردد؛ و علی‌رغم اعتماد انسانی عباس به‌فریدون؛ اما به‌دلیل عدم اطلاع ما از جزئیات اعتصاب سال 1367 در «گروه صنعتی کفش ملی»، مسئولیت گزارشی که فریدون از این اعتصاب می‌نویسد، به‌عهده‌ی خود اوست.

این‌که در سراسر جنبش به‌نظر می‌آید که سازمان [ها] از درون می‌پاشند، این مسئله به‌تضادهای درون و بیرون سازمان هر دو- مربوط می‌شود. غلط خواهد بود که ریشه‌های این تلاشی را صرفاً در درون مطالعه کنیم، گرچه محور ماهوی آن در درون مجموعه آشکار می‌گردد، ولی لازم است که به‌تضاد درون و بیرون و دیالکتیک ظریف آن توجه کنیم. در حل مسائل درون‌سازمانی با کمی دقت آشکار می‌گردد که بسیاری از آن‌ها تابع مستقیم مسائل بیرونی‌اند که به‌صورت‌های درون‌سازمانی بازتابیده‌اند. و همچنان‌که گفتیم تقلیل ارزش‌ها و اعتبارات درون‌سازمانی خود به‌نحوی تابع سقوط ارزش‌های اخلاقی جامعه و آن نیز تابع سقوط ارزش کار انسانی و خلاصه تابع سقوط انسان و جامعه اوست.

این خصوصاً در یک سازمان روشن‌فکری کارگری-سوسیالیستی مشهودتر است، چراکه تقلیل ارزش کار، تقلیل ارزش طبقه‌ی کارگر و سقوط ارزش‌های انقلابی و پراتیک متناسب با آن را به‌همراه دارد، که اینک جای خود را با هر چیز (خصوصاً بیم اجتماعی و محافظه‌کاری) پُر می‌کند و در این جایگزینی است که استهلاک اعتبارات طبقاتی طبقه‌کارگر و بی‌محتوایی شعارهای انقلابی‌اش هرچه بیش از پیش مشهود می‌گردد. خلاصه آن‌که در این مرحله، کار انقلابی که هرگز نمی‌تواند بی‌تأثیر از کار تولیدی-اجتماعی و اُفت و خیزهای آن باشد، خود دچار بیماری مُهلک ناباوری، جمع‌گریزی و سازمان‌ناپذیری می‌گردد.

<http://www.refaghat.org/index.php/theoretical/theory-of-value/521-about-value> [*]

فیل تنومند «گروه صنعتی کفش ملی»

اواخر سال 1366 پای چپ خود را بر زمین مبارزه طبقاتی می‌کوبد

فردای اعتصاب قدرتمند بیش از 25 کارخانجات تولیدی «گروه صنعتی کفش ملی» مسئول نگهداری و کارگزینی «کارخانه‌ی کفش پویا» مانع ورودم به کارخانه شدند. مهر کارگزینی در پایین برگه‌ی اخراج خودنمایی می‌کرد؛ در وسط حکم اخراج نام و نام فامیلم را نوشته بودند؛ و بالای برگه هم عنوان «کارخانه کفش پویا» چشم‌ها را آزار می‌داد.

هنگام خروج از «کارخانه‌ی کفش پویا»، درحالی که از جلوی نگهبانی عبور می‌کردم، روبه‌رفقای کارگرم که مرا بدرقه می‌کردند، چندین بار فریاد زد: می‌روم شکایت می‌کنم تا دیگران نیز صدایم را بشنوند. مجموعاً 8 نفر از کارگران فعال در اعتصاب سال 1367 کارخانه‌های مختلف «گروه صنعتی کفش ملی» [واقع در جاده قدیم کرج کیلومتر 18] را اخراج کرده بودند که من هم یکی از آنها بودم. همان روزی که ما را اخراج کردند، عده‌ای از کارگران کارخانجات «گروه صنعتی کفش ملی» (شیفت صبح و بعدازظهر) تصمیم گرفته بودند که از کارگران اخراجی حمایت کنند تا هرچه زودتر به کار خود بازگردند. قبل از ظهر فردای آن روز هریک از ما به‌طریق گوناگون از تصمیم رفقای کارگر خود با خبر شدیم؛ شهادت و برخورد طبقاتی‌شان دل‌گرمی‌های فراوانی به ما داد.

چگونه از اقدام آن‌ها برای حمایت از اخراجی‌ها با خبر شدیم؟

شجاعت گروهی از کارگران «گروه صنعتی ملی» در سال‌های خفقان دهه‌ی 60 (اواخر سال 1366 و بخصوص بعد از اعتصاب قدرتمند سال 1367) فراموش نشدنی است. هرلحظه که به آن می‌اندیشم، آرامش روحی ویژه‌ای در خود احساس می‌کنم. اقدام این گروه از کارگران، باوجود فضای امنیتی شدید در کارخانجات «گروه صنعتی کفش ملی»، بخصوص 8 ساعت بعد از اخراج ما، برای من رویدادی غیرقابل تصور بود. در آن شرایط سخت تأمین مایحتاج زندگی، فکر بی‌کاری، دوری از خانه، خفقان و... دلهره‌آور بود؛ اما با تصمیم حمایت‌گرانه‌ی رفقای کارگر از فرط خوشحالی خستگی چندین ساله‌ام را پوست‌اندازی می‌کردم. در قسمت‌های بعدی به‌پروسه و چگونگی اتحاد، همبستگی و مبارزات کارگران بیش از 25 کارخانه و همچنین شرکت‌های وابسته به «گروه صنعتی ملی» خواهم پرداخت.

بعدازظهر روزی که اخراج شده بودیم، همگی به‌اداره‌ی کار کرج رفتیم و شکایت‌مان را به‌ثبت رساندیم. چون احتمال دستگیری در منزل وجود داشت، تصمیم گرفتیم شب‌ها در خانه‌ی نزدیکان و یا دوستان بخواهیم. اما پس از چندی به‌این نتیجه رسیدیم که فعلاً بازداشت ما در دستور کار نیروهای سرکوب نیست. به‌همین دلیل هم به‌خانه‌های خود برگشتیم.

من از تهران به‌کرج رفتم، البته کرج بهترین امکان برایم بود؛ چراکه بسیاری از کارگران کفش ملی در محلات کارگری شهر کرج زندگی می‌کردند. تقریباً 10 روز در کرج ماندم و اوقات فراغتم را به‌نوشتن لایحه‌ای در دفاع از شکایت به‌اداره‌ی کار مشغول بودم؛ بقیه رفقای کارگر اخراجی نیز وقت خود را کم‌وبیش همین‌طور گذراندند.

لازم به‌یادآوری است که ما کارگران اخراجی اوایل همدیگر را واقعاً نمی‌شناختیم؛ پیش‌تر در تظاهرات بزرگ «گروه صنعتی ملی» همدیگر را دیده بودیم، درست همان‌طوری که همه‌ی دیگر کارگران همدیگر را در تظاهرات و اعتصاب می‌بینند. بنابراین، هیچ‌گونه شناختی از هم نداشتیم. اولین باری که همدیگر را از نزدیک دیدیم، همان صبح روز بعد از اعتصابات بود.

دلیل این‌که این 8 نفر اخراجی همدیگر را نمی‌شناختند، این بود که هر کدام از کارخانجات متفاوت بودند و ما هرکدام می‌بایستی به «ساختمان خوش آمدید» که داخل پارک «گروه صنعتی ملی» بود، می‌رفتیم و سپس به‌عبارتی کفش ملی را ترک می‌کردیم. این اولین باری بود که همدیگر را در ساختمان «خوش آمدید»، آن دژ آجری ملاقات می‌کردیم. همگی بر این عقیده بودیم که باید باهم و هم‌زمان شکایت کنیم. این اولین عکس‌العمل گروهی و منسجم ما بود.

همگی درحین خروج از آن دژ (ساختمان خوش آمدید «گروه صنعتی کفش ملی») صحبت‌هایی باهم داشتیم که مضمون کلی آن از این قرار بود: شاید هنوز اعضای هیئت مدیره در صبح به‌این زودی در خواب شیرین باشند و در تخت‌خواب سرمایه‌داران سابق لمیده‌اند؛ اما مزدوران‌شان (یعنی، شورای اسلامی ضدکارگری «گروه صنعتی کفش ملی»، نمایندگان انجمن اسلامی، نماینده و همچنین فرماندهی بسیج اسماعیل‌آباد و عده‌ای از کاسه‌لیسان و حزب‌اللهی‌های دفتر امتحانات ایدئولوژیک «گروه صنعتی کفش ملی») از پنجره‌های آن دژ مخوف ما را نظاره می‌کردند؛ با همه‌ی این احوال، بدون توجه به‌این عاملان ارتجاع حاکم، درحال هم‌آهنگی بودیم و قرار گذاشتیم بعدازظهر همان روز به‌اداره‌ی کار کرج رفته و قبل از تشکیل پرونده، شکایت‌مان را دسته‌جمعی به‌ثبت برسانیم.

یک کنش طبقاتی فراموش نشدنی:

همان‌طوری که در بالا هم اشاره کردم، هرکدام از کارگران اخراجی به‌طرق گوناگون از تصمیمات مدیران کارخانجات مختلف «گروه صنعتی کفش ملی» در مدت کمتر از 24 ساعت باخبر شدیم. چگونگی آشنایی من از اقدام شجاعانه و شهادت‌عاطفی گروهی از کارگران کفش پویا در «گروه صنعتی ملی» رویدادی طبقاتی و درعین‌حال فراموش نشدنی است که بازگویی آن به‌دریافت بهتر از کنش کارگرانی که درگیر مبارزه می‌شوند، کمک می‌کند.

این کنش طبقاتی فراموش نشدنی یا بهتر بگویم واکنش طبقاتی بر علیه هیئت مدیره حتی در کمتر از ۸ ساعت به‌وقوع پیوسته بود.

واکنش گروهی از کارگران شیفت صبح همان روز اخراج من سازمان یافت و کارگران صبح‌کار هنگام خروج از کارخانه‌ی کفش پویا، کارگران شیفت بعدازظهر را در جریان فعالیت‌های خود می‌گذارند تا شیفت بعدازظهر کسی را برای صبح روز بعد انتخاب کند که به‌خانه‌ی من برود.

درست روز بعد اخراجم از «کارخانه کفش پویا»، همسرم قبل از ظهر از تهران (درسه راه آذری زندگی می‌کردیم) به‌منزل دوستم در کرج تلفن کرد که از حال من جويا شود؛ او ضمن صحبت، گفت: چند دقیقه پیش زنگ در حیات زده شد، به‌طرف در رفتم و از پشت در پرسیدم کیه؛ آقای که پشت در حیاط بود، خود را حسن معرفی کرد، گفت از رفقای نزدیک فریدون در کارخانه کفش پویاست و می‌خواهد از حال و روز او جويا شود. همسرم در را باز می‌کند و جریان اخراج و شب به‌خانه نیامدم را برای کسی که خودش را حسن معرفی کرده بود، تعریف می‌کند.

همسرم در حال صحبت با حسن بود که توجه‌اش به‌یک گونی بزرگ جلب می‌شود و می‌پرسد، این چیست؟ حسن می‌گوید: این یک گونی 50 کیلویی سیبزمینی و بعضی از اقلام دیگر است که مال فریدونه! او اجازه می‌گیرد که گونی سیبزمینی و مابقی اقلام را داخل حیاط بگذارد و می‌گوید: عجله دارد، بعدازظهر کار است و اگر زودتر نرود، دیر به‌محل کارش می‌رسد.

چندی بعد دریافتم که گروهی از کارگران شیفت صبح و همچنین تعدادی از کارگران شیفت بعداز ظهر در همان روز اخراج ما 8 نفر، باهم تصمیم گرفته بودند که حسن (این رفیق جسور و مهربان) این مواد اساسی را که به‌طور گروهی تهیه کرده بودند، به‌منزل ما برساند تا از حداقلی برای گذران زندگی برخوردار باشیم.

چگونه متوجه شدم که گروهی از کارگران شیفت بعدازظهر هم در این تصمیم‌گیری سریع، و تااندازه‌ی سازمان‌یافته نیز شرکت کرده بودند. ابتکار عمل به‌حسن، این رفیق گران‌قدر، برمی‌گردد که یکی از کارگران شیفت بعدازظهر بود. او این اقلام را با موتور خودش از منطقه‌ی زورآباد کرج به‌تهران آورده بود. در آن زمان بسیاری از کارگران «گروه صنعتی کفش ملی» و چندین کارگر کفش پویا در این منطقه‌ی کارگری و فقیرنشین زندگی می‌کردند؛ بدین‌ترتیب بود که شجاعت عاطفی طبقاتی گروهی از کارگران کفش پویا شمع‌های خانه‌ی ما را که همچون لامپ‌های زورآباد کرج از دور چشمک می‌زند و سوسو داشتند، نورانی کرده بود.